

زنده و مرده‌ی سرنگونی طلبی

(ضدِ اِحوالِی ۵)

پویان صادقی

علیرضا تشید به من ایراد گرفت، گفت چرا گفتی مسأله‌ی ما آزادی است؟ مسأله‌ی ما این نیست. (زمان بازیافته، خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی)^۱

تحلیل یعنی نشان دادن و پیگیری وثیق و دیالکتیکی فراروندی که در آن یک چیز، به آن چه که هست و به خودش تکوین یافته است. تبیین یعنی واکاوی درون‌ماندگار یک چیز و فهم شدآینده‌های آن که چگونه هر مرحله به وساطت دیالکتیک بسندگی-نابسندگی از درون مرحله‌ی پیشین گامی بروزین می‌نهد. مارکسیسم هم آن متدی را فراهم می‌کند که سیر تحلیل و تبیین به پیش رانده شود. لیکن پیش‌انگاره‌های برآمده از نمود و فرانمود حاصل از جلوه و پدیدار «چیز»، همان‌ها هستند که باید ضمن نفوذ و رسوخ از میان درز و فُرَج و شکاف‌هایشان به آن چیز، غلبه بر آن‌ها نیز صورت گیرد. در غیر این صورت مارکسیسم نه تنها علم شناخت و دگرگونی طبقاتی وضعیت نخواهد بود که هیچ، بل بدل به ابزاری می‌شود که حاملینش را از واقعیت پیش چشم‌هایشان دور هم خواهد کرد. متد دیالکتیکی از بسیط‌ترین و ساده‌ترین پدیدارهای پیش چشم شروع کرده و با به دیده‌انگاشتن آن‌ها مسیر پریچ‌وخم تبیین را می‌آغازد تا نه تنها به ذات دست یابد بل که در بازگشت و بازتابش، آن پدیدارها و تظاهرها را نیز هم‌چون جلوه‌های ضروری ذات و چیز درک کند و آن ثنویت برناگذشتی بین ذات و پدیدارهایش را بدل به وحدتی برگزشتی نماید. اما گامی دیگر نیز برداشتنش ناگزیر است و آن این که ذات حین وضع پدیدار، تظاهر و جلوه‌هایش، در واقع خود را نیز وضع می‌کند. ذات و چیز یک رابطه‌مندی مطلق است.

^۱ نشر اختران، چاپ اول، ص ۲۳۲.

آری، در غیراین صورت هتک و تعدی به واقعیت پیش چشم آن امری است که رخ خواهد داد و این است سرشت و سرنوشت بینشی که اسلوب‌های روش‌شناختی را به طاق نسیان سپرده باشد. متد دیالکتیکی نه به لطافت فاکت دچار است و نه رهن و هتاک و متعدی به واقعیت؛ در واقع، مبارزه با واقعیت در سطح طبقاتی-انقلابی لازمه‌اش از قضا عدم هتک آن در سطح شناخت است.

تضادها دو راه حل را پیش می‌گذارند: حل‌شان و دیگری انحلال واقعیت و وضعیتی که آن تضاد را پیش نهاده است. به‌طور مثال در خصوص تضاد کار مزدی مسأله یا حل‌اش است یا انحلال وضعیتی پیش‌گذارنده‌ی آن. مسیر حل علی‌رغم صورت رادیکال‌ش در واقع یک مسیر رفرمیستی محض است که دامنه‌ی فعالیت تضاد را می‌گسترده و مسیر دوم است که انقلابی‌گری تام است و انقطاع غیرغایت‌انگارانه‌ی تطور تضاد و ارتفاع انقلابی-تمدنی از آن، در همان هیبت و پرهیب کنونی‌اش، است. تضاد کار مزدی و سرمایه‌آنتاگونیستی است و تنها مسیر انقلابی‌الغا و انحلال وضعیتی است که آن تضاد را پیش نهاده است: وضعیت سرمایه‌دارانه.

شکاف جمهوری اسلامی ایران (ج.ا.ا) با امپریالیسم آمریکایی شکافیست سرتاسر سرمایه‌دارانه. حل آن در واقع همان سرنگونی‌طلبی‌ای است که به‌قطع بورژوا-امپریالیستی است و موضع کمونیستی مقابله‌ی تام و تمام با این حل است. لیکن انحلال آن نیز بورژواییست. توانش اعتلای انقلابی در این شکاف وجود ندارد.^۲ انحلال آن یعنی یک جابه‌جایی هژمونیک از امپریالیسم کهن به امپریالیسم نوین که در آن، شکاف پیشین دیگر اصلاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر چه برانداز اسیر چنبره‌ی حل است و لذا دچار دموکراسی‌خواهی‌ای بورژوایی، چه محور مقاومتی گرفتار ماز انحلال است و لذا دچار ضدامپریالیسم آمریکایی‌گری بورژوایی. برای کمونیسم موضع تقابل با حل و استقبال درگیرانه از گرایش‌مندی به انحلال و سازمان‌دهی پراتیک طبقاتی-انقلابی در ضمن آن است. لیکن در این جای یک رمز نهفته است: میان‌پرده‌ی افول هژمونی و جابه‌جایی هژمونیک که خود واجد مرحله‌بندی و سیر فرازیابنده است، فاز فعلیت مشخص انقلاب و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی نیز هست و اگر جابه‌جایی به‌تمامی رخ دهد، این فرجه‌ی تاریخی متعین فعلیت مشخص انقلاب مبتنی بر میان‌پرده‌ی افول هژمونیک بسته خواهد شد. لذا، رصد دقیق وضعیت و به کمان حلاجی سپردن‌اش و واکاوی‌دن فراز و نشیب‌های این میان‌پرده از اهمیت وافر و حیاتی برخوردار است. نیروی سرنگونی‌طلبی برآمده از شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکایی و قوه‌ی برآمده از تعارض بورژوازی نوین جهانی و بورژوازی کهنه‌ی جهانی دوشادوش هم پیش می‌روند و به درون یک‌دیگر تاب خورده‌اند و در هم دوسیده‌اند. نیروی اول گرایشی بس میرنده است و قوه‌ی دوم کِشندی بس فرازیابنده و تعین‌بخش نهایی؛ و به طرفه‌العینی اولی می‌تواند تعیین‌کنندگی خود را به‌تمامی از دست داده و تماماً به درون دومی کشیده شود. این میرندگی و فرازیابندگی در برآمد تطورات جامعه‌ی مدنی ایران نیز قابل ردیابی وثیق است که، به موازات تطورات گفتمانی و نهادمندی ج.ا.ا، دارد یک لایه‌ی وسیع پرمحور مقاومت در آن تکوین می‌یابد. در وهله‌ی نهایی این تطور در جامعه‌ی مدنی ایران هیچ نیست الا تطورات تکوینی بورژوازی نوین جهانی.

^۲ بنگرید به «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)»، از نگارنده، منتشره در فضای مجازی.

مبارزین طبقاتی ضمن رصد و تبیین، باید دقیقاً مبتنی بر اصول بلشویکی سازمان‌دهی پیش ببرند. معلوم است که قرار نیست عروج مبارزه‌ی طبقاتی در بازه‌ی زمانی میان‌پرده‌ی افول هژمونیک در گل و بلبل و صلح و صفا پیش برود. به هیچ وجه نباید دچار اینرسی و ماندنِ زمان شد و شاید که از پس انگاره‌هایی که خودِ واقعیت بی‌مسمایشان می‌کند برنیامد و در آن‌ها آرمید.^۳ باید قلب، روح، قوای ذهنی را آهیخته ساخت و حلم و بردباری را افزود. صیقل دادن ثقل سیاسی-تشکیلاتی طبقاتی اکنون ضرورتش روشن‌تر و مبرم‌تر از گذشته است.

[ناصر کاخ‌ساز] گفت باید در راه دموکراسی مبارزه کرد. گفتم پس ما عقب‌نشینی کردیم دیگر. عوض این که طرف کمونیسم بروید، برگشتید و سوسیالیزم را هم از دست دادید و حالا می‌گویید دموکراسی، آره. می‌خواستید بالای کوه بروید، آمدید پایین کوه. (خاطرات صف‌رخان قهرمانیان، سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه)^۴

گفته شد که رانه و فعل سرنگونی طلبی حاصل از شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکایی به منزله‌ی یک محتوا و فحوا تاکنون سه فرم استحاله‌گرایی دوم خردادی، انقلاب مخملی ۸۸ و براندازی ۱۴۰۱ را از سر گذرانده است و با شکست آخری ناگزیر و به دلیل نابسندگی‌اش وارد فرم تازه‌ی خود خواهد شد: تهاجم نظامی امپریالیستی.^۵ صراحتاً و مبتنی بر نظریه‌های کلیت‌نگرانه‌ای که تاکنون پرورانده شده‌اند قید شد که:

^۳ کمونیست‌ها باید که بر این اینرسی غلبه کنند و گرنه اسیر هوا و هوس‌هایی می‌شوند که چپ‌های مقاومتی و برانداز دچارش هستند. به ترتیب، دو مثال درخور وجود دارد: نمونه‌ی کتاب «سوریه در پیچ و تاب مقاومت، خیزش گفتمان ناسیونالیسم عربی و افول آن در پرتو محور مقاومت» که نویسنده‌اش، مهدی رحمانی، آخرین بخش کتاب را با عنوان «پایان افسانه‌ی سقوط اسد» (ص ۴۰۱) آغاز می‌کند، ولی نظام سوریه تنها یک هفته بعد از انتشار کتاب فرومی‌ریزد و چند هفته بعد مؤلف ناگزیر می‌شود که تکمله‌ای از سر ناامیدی در فضای مجازی نشر دهد. نمونه‌ی دیگر نوشته‌ی «فلسطین غسل تعمید زن، زندگی، آزادی» است که نویسنده‌اش، محمد مهدی اردبیلی، ضمن ایراد تحلیل موعدی را برای حضور در مقابل سازمان ملل اعلان می‌کند، ولی ظرف سه روز و با حمله‌ی اسرائیل به ایران مجبور به انتشار تکمله‌ای مذبحانه می‌شود.

^۴ در گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان، نشر چشمه، چاپ نهم، ص ۲۹۰.

^۵ از فردای شکست ز.ز.آ و در مجموعه‌ای از نوشته‌ها این موضوع صراحتاً قید و کنکاش شده است. بنگرید به «اصلاح‌طلبی زیر تیغ جراحی واقعیت»، «مقدمه‌ای برای باز نشر مقاله‌ی «روش مارکسیستی در قبال جنگ» از ای.اچ.کار، «هاویه‌ی خاورمیانه و فرار به مأوای جان زیبا»، «نقد پرولتاری طبقاتی آرای حمدرضا نیک‌فر» از آسو توکلی و... به طور مثال در نوشته‌ی آخر دقیقاً قید شده است: «شکست ز.ز.آ و دگرپرسی در فرم سرنگونی طلبی از براندازی به تهاجم میلیتاریستی و جنگ نظامی...» (ص ۲۱)

بر اساس فشار خود انکشاف واقعیّت شکل متأخر سرنگونی طلبی یعنی جنبش بورژوا امپریالیستی براندازانه‌ی ز.ز.آ، به مثابه حضور صرفاً خیابانی از حیّز انتفاع ساقط شده و ... اینک جنبش سرنگونی طلبی برآمده از شکاف حاکمیت سرمایه دارانه‌ی جمهوری اسلامی ایران و امپریالیسم آمریکایی پس از عبور شکست بارش از منزلگاه‌های [پیشین‌اش] به منزلگاه نهایی‌اش رسیده است: حمله‌ی خارجی در پیوند با شورش‌های مجاهدینستی داخلی.^۶

فعلاً و در دیالکتیک «نیرو» و «قوه‌ای» که فوقاً ذکر شد، جنگ کنونی یک جنگ امپریالیستی یا جنگ دوقطبی جنگ افروز و یا با هر عنوان دیگری نیست، بل که یک تهاجم امپریالیستی نظامی سرنگونی طلبانه است که هدفش نه افزودن قدرت چانه‌زنی بیش‌تر بر سر میز مذاکرات و یا صرفاً نابودی قوای موشکی و هسته‌ای ج.ا.ا، که سرنگونی ج.ا.ا به قصد بازگشت دادن خطه‌ی ایران به مدار امپریالیسم آمریکایی است. پس تکلیف روشن است: تقابل تام و تمام علیه تهاجم نظامی طفیلی امپریالیسم آمریکایی که کل دم‌ودستگاه بلوک امپریالیسم آمریکایی در حال افول به همراه آن است و قطعاً در تدارک آتش تهنیه‌ی آن حضور دارند و مردم ممکن است وارد دخالت مستقیم‌تر نیز بشوند. اگر در فرم پیشین مجاهدینسم به مثابه نوک پیکان سرنگونی طلبی و در قامت براندازی عمل می‌کرد، اکنون جای‌ها پس و پیش شده‌اند و هم‌اکنون این مجاهدینسم است که پشت‌دست تهاجم مستقیم نظامی امپریالیستی ایفای نقش می‌کند.^۷ محتوای سرنگونی طلبانه‌ای که روزگاری با رفرمیسم، روزگاری با «رأی من کو؟»، روزگاری با مسأله‌ی حجاب میان‌جی‌مند می‌شد و در شکل جنبش‌های اجتماعی بروز می‌یافت، این بار با تهاجم نظامی دارد رَقَم می‌خورد؛ و با تمام تفاوت‌هایی که در رأس نیروهای سیاسی پیش‌برنده‌ی این فرم‌ها، در نزد سوژه‌های حامل این فرم‌ها، در سبک کارهای اتخاذی و در نتایج‌شان وجود داشته، این‌ها همگی پیوستار تطورات یک «نیرو» هستند که در یک سلسله‌ی در زمانی تطاول یافته‌اند.

شکل بروز این فرم نوین سرنگونی طلبی، یعنی تهاجم امپریالیستی نظامی کاملاً بر این امر صحه می‌گذارند که تدارک اصلی آن درست از فردای شکست شکل سوم، ز.ز.آ، آغاز شده بوده است و مانند فرم‌های پیشین هدف منطقاً و ساختاراً سرنگونی نظام سیاسی ج.ا.ا است. تعمیق فرآیند افول هژمونی با درگرفتن جنگ اوکراین، عملیات طوفان الاقصی، جنگ جهانی تعرفه‌ای ترامپ، تنش فزاینده بر روی مسأله‌ی تایوان بین آمریکا و چین، تحولات آفریقای مرکزی، جنگ سه روزه بین هند و پاکستان و ... از سویی، و هزیمت ز.ز.آ از سوی دیگر، عزیمت رانه‌ی سرنگونی به مثابه محتوا را در یک فرم جدید ناگزیر می‌ساخت: تهاجم نظامی امپریالیستی.

^۶ هاوایی خاورمیانه و فرار به مأوای جان زیبا، بی‌نام، منتشره در فضای مجازی، ص ۸. هم‌چنین بنگرید به ص ۱۰ همین مقاله.

^۷ تحرکات نظامی و حمله‌های پهبادی و اسپایک‌های دوش‌پرتاب و آتش‌افروختن‌های این‌جا و آن‌جا، نشان می‌دهد که بخش داخلی سازمان‌هایی چون مجاهدین خلق و کومه‌له زحمت‌کشان و ... عملاً به بخش‌های منضم عملیاتی موساد و سی‌آی‌ای بدل شده‌اند و این موضوعی است که از همان ابتدای معلوم شدن شکست ز.ز.آ واضحاً و با برنامه‌ریزی دقیق دنبال شده است. در ادامه‌ی روند فعلی اقدامات نظامی سازمان‌های قوم‌گرا در کردستان، آذربایجان، خوزستان و ... احتمالاتی قریب به یقین هستند.

فاهمه‌ی بورژوازی ج.ا.ا می‌داند که در نهایت باید بجنگد ولی از آن‌جا که باز هم می‌داند جنگ تمام‌عیار و به‌تنهایی‌اش با بازوهای نظامی امپریالیسم آمریکا در نهایت می‌تواند به فروپاشی و سرنگونی‌اش منجر شود، از آن احتراز می‌کند تا جنگ را در قامت جهانی‌اش و در بحبوحه‌ی دژستان جابه‌جایی هژمونی برزند. لذا، لاجرم ج.ا.ا از درگیری نظامی مستقیم احتراز می‌کند و مجموعه‌ی تاکتیک‌هایی به‌منظور شکست دادن فرم چهارم از سوی نظام بورژوازی مستقر در ایران در حال اجرا شدن است مثل جذب بیش‌تر بال لیبرالیستی در حال تکامل مقاومت به درون شاکله‌ی قدرت اجرایی، پیش‌برد تقابل از طریق نیروهای متحد منطقه‌ای، شروع "مذاکرات" غیرمستقیم با آمریکا، وارد شدن در اتحادهای نزدیک‌تر با دولت‌های نظیر چین و روسیه و... مذاکرات از سمت امپریالیسم آمریکا ابزاری جهت تسلیم بی‌هزینه‌ی ج.ا.ا بود و به‌موازاتش تدارک زمان برای آمایش عملیاتی-نظامی طفیلی‌اش اسرائیل و از سوی ایران تاکتیکی برای احتراز از فرم چهارم سرنگونی‌طلبی.^۸

از سوی دیگر، عملیات طوفان‌الاقصی که خود در پیوستار مبارزه‌ی فلسطینی‌ها و بر زمینه‌ی افول هژمونی رخ داد و نشان‌گر و تعمیق‌دهنده‌ی آن بود و موجودیت اسرائیل طفیلی امپریالیسم را با خطر جدی مواجه ساخت، تعجیل امپریالیسم در اجرایی کردن فرم چهارم را موجب شد. احتراز ج.ا.ا از جنگ مستقیم تاب‌دان‌جا بود که برخلاف سال ۲۰۱۴ که با تمام توان وارد جنگ سوریه شد، یک دهه بعد و با وجود داشتن تجربه‌ی ده سال جنگ در آن جغرافیا، از ورود بدان امتناع کرد. چرا که می‌دانست بر خلاف دوره‌ی قبل که با گروه‌های مختلف شبه‌نظامی تحت حمایت تام‌وتمام ناتو و بلوک امپریالیستی جنگید، این‌بار مستقیماً وارد جنگ و رودررویی با آمریکا و اسرائیل خواهد شد. پس نظام بعث اسد مشمول احتراز ج.ا.ا از جنگ مستقیم نظامی شد.^۹

^۸ وقتی که در غیاب نظریه‌ی صحیح و کلیت‌محور دیالکتیکی دست به تحلیل بریم، هرچند با انگیزه‌های نیک طبقاتی، می‌شویم بهمن شفیقی که ورود ج.ا.ا به مذاکرات اخیر را در شعار بلاهت‌بار «نه به غزه‌فروشی» صورت‌بندی می‌کرد، که وقایع جنگی همین روزها نشان می‌دهد که چه‌قدر از واقعیت به دور بوده است. (بشنوید از فایل‌های صوتی اخیر وی در کانال تلگرامی تدارک) بهمن شفیق به دلیل فقر نظریه دچار تنازعات مقول‌کاذب است و اسیر این‌ور و آن‌ور شدن فاکت‌ها. هم‌چنین وقتی در غیاب یک متد صحیح دست به تحلیل بریم، هرچند با انگیزه‌های نیک طبقاتی، می‌شویم خسرو خاک‌بینی که در اثنای ز.ز.آ از آن دم می‌زد که «که با پایان یافتن دوران کوتاه تغییر، غائله‌ی اپوزیسیون [سرنگونی‌طلب] نیز به پایان می‌رسد» (دوران بادهای موسمی، ص ۲۵) که با توجه به فحوا‌ی نوشته‌اش به معنای ساده‌دلانه‌ی پایان سرنگونی‌طلبی به دلیل «تغییر راهبرد بورژوازی» است. لیکن خود واقعیت نشان داد که مرگ یک فرم سرنگونی‌طلبی به معنای پایان آن نیست، بل که به معنای تطورش و تکوینش به سطح دیگر است. خسرو خاک‌بین به دلیل فقر روش‌شناختی دچار عامیت‌بخشی‌های شتاب‌زده و غیرمجاز است و اسیر توجیهات صوفیانه‌ی اکونومیستی.

^۹ از قضا و برخلاف برداشت‌های اینرسیکی که هنوز محمول معنا‌های دوران هژمونی تام امپریالیسم آمریکا و پیش‌افول هستند، سقوط اسد نه اثباتی بر عدم افول بل که ابرام افول بود. چرا که منطق عروج میلیتاریسم میان‌پرده‌ی افول تا آستانه‌هایی انکشاف یافته است که، به وساطت فرم چهارم سرنگونی‌طلبی و احتراز ج.ا.ا از جنگ مستقیم، پایه‌ی سقوط اسد بود. (بنگرید به آخرین مقاله‌ی منتشره در سایت همت در خصوص سقوط بشار اسد)

اسرائیل یک دولت-ملت بورژوازی نیست و طفیلی امپریالیسم آمریکایی است.^{۱۰} ج.ا. نماینده‌ی سیاسی و دولت متعارف شیوه‌ی بازتولید سرمایه‌دارانه‌ی حاکم بر ایران است. رابطه‌ی آن‌ها پیشاپیش به دلیل ماهیت اسرائیل و مخروج‌بودگی ج.ا.ا. از منظومه‌ی امپریالیستی خصومت مطلق است که ساختاراً در طرد و حذف نهایی یکی تقویم می‌شود. پس رونوشت‌های چپ و راستی که چنین چیزی را قاعدتاً نمی‌بینند و قول می‌کنند که هر دو یک چیزند، به‌واقع گرفتار انحطاطی محتوایی‌اند که توانایی نجات و رستگاری هیچ چیز را نداشته و بل که یکی از فسادها و سمپتوم‌های وضعیت‌اند.^{۱۱}

دیالکتیک میرندگی و فرازیابندگی بورژوازی کهن و نوین و دگرپرسی سرنگونی‌طلبی به فرم چهارم‌اش پس از شکست ز.ز.آ، امپریالیسم و طفیلی‌اش را در یک اضطرار قرار داده و این‌همه دارد یک صحنه از تاریخ خاورمیانه و جهان را به نمایش می‌کشد. عملیات نظامی و تهاجم امپریالیسم آمریکا که از آستین طفیلی‌اش بیرون آمده است یک عملیات سرنگونی‌طلبانه است که بدون اجماع به اصطلاح افکار عمومی جهانی نیز پیش خواهد رفت و لذا عملیاتی‌ست غیرهژمونیک که هیچ کدام از دال‌های گفتمانی نابودی بنیادگرایی و توسیع دموکراسی و ... در مورد آن مصداقیت ندارد و لذا به همین دلیل واسطه‌ی تعمیق و تسریع افول هژمونی آن در وهله‌ی نهایی خواهد بود.

فهم یک جامعه‌ی سوسیالیستی به‌عنوان قلمرو برابری یک فهم یک‌سویه‌ی فرانسوی است که از شعار قدیمی «آزادی، برابری و برادری» برگرفته شده است... باید از آن، مانند تمامی انگاره‌های یک‌سویه‌ی مکاتب سوسیالیستی سابق فراتر رفت. این انگاره‌ها ثمره‌ای جز سردرگمی نداشته‌اند. (نامه‌ی فردریش انگلس به آگوست بیل، به تاریخ مارس ۱۸۷۵)

^{۱۰} در خصوص ماهیت اسرائیل و این که نه دولت-ملت است و نه یک رژیم استعماری، نقل قولی از یکی از رهبران و تئوریسین‌های مبارزه‌ی فلسطین که دهه‌ها در صف مقدم حضور داشت، قطعاً یاری‌گر خواهد بود: «[اسرائیلی‌ها] درست بر خلاف فرانسوی‌ها که مستعمرات‌شان را در شمال آفریقا رها کردند، به دنبال حضور دائمی خود در سرزمین ما بودند. تفاوت رژیم اشغال‌گر صهیونیستی با استعمار فرانسه یا انگلیس در این است که صهیونیست‌ها با این دیدگاه وارد شدند که فلسطین سرزمینی بدون مردم برای مردمی (قوم یهود) بدون سرزمین است و بنابراین وجود مردم فلسطین را انکار و ادعا می‌کنند که یهودیت همان ملیت است... مفهوم ملیت در مورد یهودیان صدق نمی‌کند.» (انقلابی‌ها جاودانه‌اند، جرج حبش در گفت‌وگو با ژرژ مالبرونو، ترجمه‌ی ستار جلیل‌زاده، نشر ثالث، چاپ اول، ۱۴۰۳، صص ۷-۲۶۶) هم چنین خواننده می‌تواند در این خصوص به دو مقاله‌ی «پرسش اسرائیل» و «مبارزه‌ی فلسطین» (از نگارنده و منتشرشده در فضای مجازی) مراجعه کند.

^{۱۱} از بیانی‌های صهیونیست‌هایی نظیر رسول‌اف، جعفر پناهی و نرگس محمدی و ... می‌گذریم. درنده‌گی و پلشتی آن هویدا است. مصداق‌های این نکات از آن جمله‌اند بیانی‌های کانون نویسندگان ایران یا بیانی‌های جمعی از روشن‌فکران ایرانی و «اسرائیلی» از جانب «مردمان»‌شان که در صفحه‌ی کسی چون محمد مال جو انتشار یافته است.

بُدهای مختلفِ کلیت به درون هم تاب خورده‌اند و همگی صَوَر یک چیزند. کلیتِ دربرگیرنده‌ی تمامی این ابعاد و اجزا است. تمامیت در فعلیت‌اش به وساطتِ تطورِ اجزایش خود را وضع می‌کند و یک رابطه‌مندی مطلق است. تمامیت تصادفی بودنِ اجزایش را لحاظ می‌کند، در برگرفته و مشمول خود می‌سازد و به‌منزله‌ی دقایق و وهله‌هایی از خودش وضع کرده و نیز معنا می‌بخشد. تمامیت، در وهله‌ی نهایی و به‌شکلِ قفانگراهِ و بنیادگذار، در واقعِ اجزایش را از بطن و زهدان خود می‌زاید.

کلیدِ افولِ هژمونی در فازِ نظامی‌اش از بحرانِ ۲۰۰۸ اقتصادِ جهانی روشن شد تا تصادفِ خودسوزی یک دست‌فروش در تونس، بروزِ ضرورتی را سرآغازِ شود که در قیام‌های عربی و جنگِ داخلی سوریه شعله‌ور شد، در اوکراین گُر گرفت، در طوفان‌الاقصى شدت یافت، در تایوان دارد هیمه‌اش انباشته می‌شود و هم‌اکنون یکی از پرده‌های سترگش در تهاجمِ نظامیِ طفیلیِ امپریالیسم آمریکایی به ایران به نمایش درآمده است. همه‌ی این‌ها بر زمینه‌ی عامِ مادیِ افولِ هژمونیِ امپریالیسم آمریکایی در حال رخ دادن است و هیچ یک از این نزاع‌ها، تأکید می‌شود هیچ یک از این نزاع‌ها، تا تعیینِ تکلیفِ نهاییِ فراروندِ جابه‌جاییِ هژمونیک بسته نخواهند شد، و کانون‌های تازه‌تری از نزاعِ بورژوازیِ کهن و نوین بر آن‌ها افزوده خواهند شد که نمونه‌ی جنگِ سه روزه‌ی هند و پاکستان و نوعِ آرایشِ جهانیِ حولِ آن نیز گویایِ واضحِ آن بود. تمامیِ نزاع‌هایِ دیرنده بر بسترِ میان‌پرده‌ی افولِ هژمونی و نبردِ بورژوازیِ کهنه و نو ساختاراً در حالِ بازدلال‌ت‌یابی‌اند و ماندن در جزئیت‌ها و سوابقِ تاریخیِ نزاع‌ها که قطعاً باید مؤلفه‌هایِ درخورِ التفات باشند نیز، تحلیل را به کوره‌دهیِ پُرتِ رهسپار خواهد کرد. نزاعِ نیروهایِ سیاسیِ پیش‌برنده‌ی بورژوازیِ نوین و کهنه‌ی جهانیِ درونِ قاطبه‌ی دولت‌ملت‌هایِ بورژوازی‌ای که هنوز جایابیِ نکرده‌اند حدت خواهد یافت و در این میانِ راستِ افراطی و شبه‌فاشیسم و فاشیسم نیز دم‌افزون خواهند بود.

ج. ۱.۱ از تهاجمِ امپریالیستیِ فعلی یا زنده بیرون می‌آید که تطوراتِ پیش‌گفته‌ی جامعه‌ی مدنی به‌سویِ محورِ مقاومت با توش و توانی ده‌چندان ادامه خواهند یافت و یا فرومی‌پاشد که این امرِ جبهه‌ی بورژوازیِ نوینِ جهانی را ضربه‌ای سخت خواهد بود از جانبِ بورژوازیِ کهنه‌ی میرنده. هم در حینِ جنگ و هم پس از فروکشِ آن در دو حالتِ متصورِ فوق، مسیر برایِ کمونیست‌ها و طبقِ شرایطِ مشخص، روشن است: تقابل با تهاجمِ امپریالیستی با در نظر گرفتنِ تَمّ مضامینِ طبقاتی در حینِ جنگ؛ آماده‌سازیِ پرولتاریا و سازماندهیِ آن برایِ مبارزه‌ی سترگ با بورژوازیِ نوین در حالِ عروج در حالتِ زنده بیرون آمدن و پیروزیِ ج. ۱.۱؛ و سازماندهی و شرکت در نبرد با امپریالیسم و طفیلی و ایادی‌اش در صورتِ فروپاشی و سرنگونیِ ج. ۱.۱. این گونه نیست که بنیانِ مادی و "مدنیت" و "اجتماعیتی" حفظ شود تا بعداً در چارچوبه‌هایِ آن مبارزه‌ی طبقاتیِ پراتیک شود. در شرایطِ جنگیِ فعلی و نیز در بطنِ جنگ‌هایِ جابه‌جاییِ هژمونیک، خودِ دخالت و پراتیکِ صحیحِ کمونیستیِ برآمده از تحلیلِ صحیح، بخشی از همان پیش‌بُردِ مبارزه‌ی طبقاتی است و اتفاقاً از مهم‌ترین بخش‌هایِ آن.

بنابراین زین پس، پراتیک کمونیستی ضرورتاً و کیفیتاً وارد دوره‌ای مؤثر شده است و به هوش بودن، فهم دقیق گرایش‌های مکنون در واقعیت، پس و پیش نیفتادن از واقعیت و انکشاف گرایش‌های آن، حرکت دقیق بر اساس اسلوب سازمان‌دهی بلشویکی و جذب و درونی کردن عالی‌ترین کیفیت‌های تاریخی مبارز طبقاتی-کمونیست از الزامات این پراتیک کمونیستی است.

چپ، در تمامی فرم‌های تاکنونی سرنگونی طلبی که دقیقه‌هایی توده‌ای-جنبشی بودند می‌توانست در جناح چپ‌شان بایستد، چه در منتهالیه جناح چپ جنبش دوم خرداد، چه در منتهالیه جناح چپ جنبش منحنی سبز و چه در منتهالیه جناح چپ معرکه و جنبش ز.ز.آ که این آخری را با توجه بر فرمش در ملک طلق خویش می‌دانست. لیکن چپ برای قرارگرفتن در جناح چپ فرم چهارم به لحاظ گفتمانی و سبک کاری دست به عصا است. دیگر جنبش مدنی و اجتماعی و خیابانی سرنگونی طلبانه در معنای مألوفش مرده است و وجود ندارد که چپ در منتهالیه چپ آن قرار گیرد و بیاساید. نیروی سرنگونی طلبی اکنون از لوله‌ی سلاح‌ها اعمال می‌شود و در شکل چهارم‌ش زنده است. طعنه‌آمیز نیست که گفته شود از شعار "پوشش اختیاری" ز.ز.آ تا شلیک "موشک" فعلی، هیچ تنافر محتوایی‌ای وجود ندارد. پس چپ برانداز و دموکراسی خواه دیگر معنای سیاسی‌ای در جغرافیای سیاست ایران ندارد. یا باید به چپ صهیونیست بدل شود که امثال حزب کمونیست کارگری ابایی از آن ندارند، یا باید به خیل چپ محورمقاومتی پیوندد، یا باید منفعل و پاسیفیستی شود و یا باید با بازاندیشی در کل گفتمان تاکنونی‌اش و گسست مطلق از آن‌ها به جرگه‌ی سرخ مبارزین طبقاتی پیوندد. اگر در گذشته سرنگونی طلبی به شکل جنبشی-توده‌ای بروز می‌کرد و الزام عمل کمونیستی تقابل تام‌وتمام با نیروی سیاسی رهبری‌کننده‌ی آن در هر فرمش بود و نیز مبارزه با تمامی بروزات هر فرم، در شکل کنونی نوک پیکان نه یک نیروی اپوزیسیونستی بل که طفیلی امپریالیسم آمریکایی است. لذا تقابل با سرنگونی طلبی پیوند آشکارتری می‌یابد با مبارزه‌ی ضد‌امپریالیستی و طفیلی‌اش اسرائیل. از سوی دیگر، نه به‌رغم بل که به همین دلیل، این تقابل قویاً می‌باید و می‌شاید با تکیه بر مضامین طبقاتی و پرولتری و با در نظر گرفتن کَشندهای واقعیت به سوی آینده‌ی بورژوایی، پیش برده شود؛ چنین ظرفیتی را نیز خود انکشاف واقعیت و فروریزی سوژکتیویته‌های پیشین در اختیار مبارزین طبقاتی قرار می‌دهد. قطعاً چپ محور مقاومتی بر بخش اول و با گفتمان‌هایی چون "مبارزه با استعمار" تأکید خواهد کرد. این چپ نشان داده است که می‌تواند با تکیه بر ثنوفوردیسم، تعارض با تنولیرالیسم، ضد‌امپریالیسم آمریکایی بودن و ... دقیقاً از پیش‌برنده‌های همان تطوّر جامعه‌ی مدنی به سمت محور بورژوایی مقاومت و از قوّه به فعل درآوردن هرچه بیش‌تر آن باشد و در صورت زنده بیرون آمدن ج.ا.ا. با توان بیش‌تری به مسیرش ادامه خواهد داد و با اقبال بیش‌تری نیز مواجه خواهد بود. لذا یکی از آرکان پیش‌روی مبارزه‌ی طبقاتی و کمونیسم در ایران و منطقه فهم این موضوع و ورود مؤکدتر به تقابل با آن است.

مارکس و لنین و سایر آموزگاران بزرگ پرولتاریا و زحمت‌کشان هیچ‌گاه ایشان را علیه جنگ فراخوان ندادند. جنگ ادامه‌ی سیاست در جهان بورژوایی و برخاسته از ضروریات آن است. ما نیز پرولتاریا و متحدین زحمت‌کشش را نه علیه جنگ بل که برای جنگ فراخوان می‌دهیم. هم در این جنگی که محصول تهاجم امپریالیستی است کمونیست‌ها پرولتاریا و زحمت‌کشان را به فُکاه صلح طلبی

فرانمی خوانند و هم در جنگ مهیب جابه‌جایی هژمونیک که لاجرم پرولتاریای جهانی را به مغاک خود خواهد کشید و آن‌چنان که از قراین و گرایش‌ها پیداست چندان طول نخواهد کشید که در نفیرش دمیده شود.

تأکید می‌شود که بایسته و شایسته است که عظیم‌ترین نیروهای خلاقه‌ی مادی و معنوی طبقاتی‌مان را تکمیل و تجمیع سازیم تا بتوانیم از میان کوران و طوفانی که شیوه‌ی زیست و بازتولید سرمایه‌دارانه به‌شکل دم‌افزونی دارد در پیکره‌ی جهان پمپاژ می‌کند به‌شکلی انقلابی-طبقاتی گذر کنیم تا به هدف دست یابیم: انحلال وضعیت و شیوه‌ی زیست و بازتولید موجود. این کوران و طوفان دسته‌های مردم‌بزرگ‌تری از پرولتاریا و زحمت‌کشان را با وساطتِ لرزش پای‌بست‌های ذهنیت‌های بورژوازی به سوی نبرد با وضعیت موجود می‌کشاند و این کمونیسم است که تاریخاً اثبات کرده که می‌تواند نیروی سیاسی تعیین‌کننده در این هنگامه‌های زایمان تاریخ باشد که کهنه در حال مرگ و نو در حال زایش است.